

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

## محتویات

- ۱ خوشا به حال کسی که به او بگویند: بگو
- ۲ در تمام زمانها نگذاشتند حرف ولایت زده شود
- ۳ خدا روی دو چیز خیلی تکیه کرده است: ولایت و انفاق
- ۴ صدقه، امر خداست
- ۵ صدقه، باعث رفع بلا
- ۶ شرایط قبولی صدقه
- ۷ خوشا به حال کسی که دائم الانفاق باشد
- ۸ دائم الذکر، همواره به فکر ولایت است
- ۹ صدقه، کافر را مسلمان می کند و مسلمان را کافر
- ۱۰ اگر حرف ولایت بایگانی نشود، مثل روح برای انسان کار می کند
- ۱۱ سخاوت، باید مطلق باشد
- ۱۲ آدم، قانع و راضی نبود
- ۱۳ قانع نبودن باعث انقطاع نسل
- ۱۴ اگر قانع و راضی نباشی، یعنی خدا را قبول نداری
- ۱۵ بیایید حتی جز دوازده امام، چهارده معصوم نداشته باشید و با این عقیده به آخر برسانید
- ۱۶ کسی که علی ندارد، ایمان ندارد
- ۱۷ ولایت، انسان را از گنجی درمی آورد
- ۱۸ زائر واقعی محشور با گریه های امام زمان است، نه تماشاگر لهو و لعب
- ۱۹ انسان قانع و راضی به بهشت هم توجه نمی کند
- ۲۰ فقه و اصول و عبادت های بی علی به درد نمی خورد
- ۲۱ دعا

## خوشا به حال کسی که به او بگویند: بگو

من این حرف را هنوز زده بودم، حالا امروز می فهمم. یک حرفهایی است که یک موقع زده می شود و بعد از آن آدم می فهمد. معلوم می شود آن آقایی که به ما گفت شما «السلام عليك يا ابا عبد الله» را بگو، به نظرم حرفهای ما را قدری تأیید کرده است. چقدر خوب است که ما اگر در اختیار ائمه باشیم و حواسمان این طرف و آن طرف نباشد و اینها به ما بگویند بگو. اگر گفتند بگو، آنها در جو تمام ماوراء می فهمند، اصلاً اگر بگوییم در جو تمام ماوراء می فهمند به نظر من کفر است؛ چون تمام ماوراء در مقابل علی بن ابی طالب (علیه السلام)، وصی رسول الله، امام المبین، حجت خدا، یعسوب الدین، مشکل گشای کل تمام خلقت، یا وجود مبارک امام زمان (علیه السلام) [ناچیز است]. پس خوش به حال کسی که به او گفته شود بگو.

## در تمام زمانها نگذاشتند حرف ولایت زده شود

حالا من دیشب قدری استغاثه کردم به امام زمان (علیه السلام) و بالخصوص زهرای مرضیه (علیها السلام)، چون حضرت زهرا (علیها السلام) از این حرفها خیلی خوشش می آمد. لعنت تمام خلقت به این دو نفر باشد که اینها را خلق به حساب کردند، یا نگذاشتند اینها حرف بزنند. در هر زمانی نگذاشتند اینها حرف بزنند. خیال نکنید تنها زمان این دو نفر نگذاشتند

علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین حرف یزند، در زمان امام صادق (علیه السلام) هم همین جور بود. منصور یکی را در خانه امام صادق (علیه السلام) گذاشته بود، یکی را در خانه ابوحنیفه که هر کسی خانه امام برود، یک پولی بدهد، خانه ابوحنیفه یک پولی بگیرد.

اما چیزی که الان باید بفهمیم، (رفقا! هم بشنوند، هم بنویسند و هم بفهمند. اگر نفهمند، هم نوشته‌شان، هم چیزی که گوش می‌دهند از بین می‌رود، باید مطلبی را شما بفهمید.) این است که در هر زمانی اینجوری بوده. حالا یکی می‌خواست برود مسأله‌ای از امام صادق (علیه السلام) بپرسد. پول نداشت. گفت من بروم چیزی از ابوحنیفه بپرسم یک پولی بگیرم، بیایم بدهم. چهار، پنج قدم رفت، بعد گفت: امام صادق (علیه السلام) راضی نیست تو بروی طرف کسی که این‌ها را انکار کرده است و برگشت. تارفت یک پولی را پیدا کرد. آمد در کلیسای امام صادق (علیه السلام)، حضرت فرمودند: اگر مادرت می‌رفت، تو هم می‌رفتی. (خب، مسأله دو تا شد. این بی‌حیاگری نیست. اگر شیطان در نظر شما می‌گوید که این حرف بی‌حیاگری است. این حرف عین حیاست.) امام فرمود: پدرت مسافرت رفته بود. یک جوانی پشت بام خوابیده بود. مادرت طرف او رفت و یک مرتبه برگشت. گفت: ای امانت خدا! کجا می‌روی؟ آن چند قدمی که مادرت رفت، تو هم عوضی رفتی. ای کسی که صحبت من را می‌شنوی! مواظب باش عوضی نروی. کجا عوضی می‌روی؟ موقعی که دنبال خلق رفتی. ببین! اینکه امام صادق (علیه السلام) گفت چون می‌خواست برود دنبال خلق، یعنی ابوحنیفه.

حالا در هر زمانی از این حرفها هست. دلم می‌خواهد رفقا که صحبت من را می‌شنوند توجه کنند. خیلی توجه کنید، نه اینکه کم توجه کنید. اگر توجه کنید، مطلب را می‌فهمید. حالا آنها که مذمت شدند مبادا ما هم مثل مذمت‌کن‌ها باشیم. خدا نکند که ما جزء آن‌ها باشیم.

## خدا روی دو چیز خیلی تکیه کرده است: ولایت و انفاق

حالا ما می‌خواهیم در انفاق صحبت کنیم. این چه انفاقی است که قبول است؟ دو چیز است که خدا خیلی رویش تکیه کرده است: یکی ولایت است، یکی انفاق. آنجا می‌گوید اگر شما ولایت را قبول نداشته باشی، به عزت و جلال! اگر عبادت انس و جن کنی، تو را در جهنم می‌اندازم. اینجا می‌گوید: اگر تو انفاق داشته باشی، من یک صفاتی دارم به نام صفات الله که به تو می‌دهم. آیا فهمیدی؟

## صدقه، امر خداست

الحمدلله، شکر رب العالمین، اهل جلسه همه‌شان صفات الله را قبول کردند و کارها را به جا می‌کنند. همه که می‌خواهند عتبات یا مکه بروند، می‌آیند و انفاق می‌کنند. من الان سختم به اهل جلسه نیست. اهل جلسه همه‌شان صفات الله دارند. اما چیزی که هست این صحبت من را خیلی‌ها می‌شنوند. می‌خواهم همه این‌ها مثل اهل جلسه باشند که صفات الله داشته باشند.

حالا از من سؤال کردند چطور بفهمیم که صفات الله داشته باشیم. گفتم شما این روایت امام صادق (علیه السلام) را، حجت خدا را [ببینید]. یک نفر از کاشان پیش امام صادق (علیه السلام) رفت. امام فرمود: دیروز پرونده شما دستم آمد و خیلی خوشحال شدم. شما رفتی به آن دوست ما کمک کردی و من خوشحال شدم، مادرم خوشحال شد، خدا خوشحال شد. این اشخاصی که الان اهل جلسه هستند توجهشان به آن است، آن وقت آنها، انفاق می‌کنند. الحمدلله، شکر رب العالمین. حالا من می‌خواهم همه اینجوری باشند که وقتی می‌خواهند جایی بروند، انفاق داشته باشند.

حالا این انفاق را دارید، منت سر خدا نگذارید. خدا می‌گوید: اول که صفات الله به شما می‌دهم، بعد صد تا اینجا به شما می‌دهم، هزار تا آخرت به شما می‌دهم. اما این را به شما بگویم که اگر شما صفات دارید، خیلی باید شکرانه کنید. چون صفات خدا، امر خداست. همانطور که ولایت امر است، صفات خدا هم امر است.

## صدقه، باعث رفع بلا

حالا دور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خیلی شلوغ شد. خدا گفت: یک چیز کمی بدهید. همه نیامدند. گویا هفتاد هزار نفر بودند، نیامدند. فقط علی (علیه السلام)، یحییٰ بن یسوع، امام المبین آمد، امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، سلمان، اباذر، میثم، مقداد. بقیه نیامدند. حالا اینها امر خدا را اطاعت نکردند. بعد از اینجا مکه رفتند و از آنجا کوفه رفتند و از آنجا هم گرفتار ابن زیاد و شریح قاضی شدند. رفتند و امام حسین (علیه السلام) را شهید کردند. اگر این صدقه را می‌دادند، آن رفعش می‌شد، چون که ندادند. آن عذابی بود که مبتلا شدند. چرا؟ چون امر خدا را اطاعت نکردند. پس، صدقه امر خداست.

## شرایط قبولی صدقه

حالا صدقه کجا امر خداست، کجا نیست؟ شما الان یکی را دوست داری، اینکه دوست داری، اینکه تو را دوست دارد به او می‌دهی. این درست نیست. خدا رحمت کند علماء که دستشان از این دنیا کوتاه شده. حاج شیخ عباس یک روز به یکی از سران هیأت (او پالتوی بلندی داشت و به اصطلاح متدین بود) گفت مبادا اهل جهنم بشوی. گفت: آقا! من سی سال است که حسین (علیه السلام) می‌گویم. گفت: یک چیزی که در محله به شما می‌دهند به آن‌ها می‌دهی که به حرفت هستند، تو اهل جهنم می‌شوی. وای بر حال من و وای بر امید من. من هم بعضی وقتها فکر می‌کنم می‌گویم حسین! مبادا اینجوری باشی که حالا مردم صدقاتی می‌دهند، تو به کسی بدهی که تعریف می‌کند. می‌گویم: خدایا! الحمدلله در وجود من این را خلق نکردی. حالا این که رد است.

یک انفاقی می‌کنیم به بدعت‌گذار، آن هم رد است. یک انفاقی می‌کنیم به طرفدار بدعت‌گذار، آن هم رد است. یک انفاقی می‌کنیم که ما را تعریف کنند، آن هم رد است. یک انفاقی می‌کنیم که دورمان شلوغ باشد، آن هم رد است. اگر تو انفاق محض ثواب کنی، آن هم رد است. چرا؟ به داوود خطاب شد، یا داوود! من گنهکاران را بهتر از صدیقین می‌خواهم. گفت: خدایا! این‌ها شکمشان پشتشان چسبیده، خدا، خدا می‌کنند، گفت: محض بهشت می‌کنند.

الحمدلله، شکر رب العالمین. دوستی داشتیم که خوابی دیده بود، خیلی خواب خوب است. اما من حالا نقل نمی‌کنم. ایده من را دیده بود. خوش به حال آن رفقا که من دارم و ایده من را ببینند، ایده من را بشناسند. بعضی خوابها برای بعضی‌ها مکاشفه می‌شود. این‌ها مکاشفه است که به یک مؤمن می‌شود. مکاشفه می‌شود که او را بشناسند. چرا؟ الان یکی از رفقا که می‌خواهد برود کربلا. می‌گوید فلانی، می‌خواهم بروم، فراق تو را چه کنم؟ این به او ابلاغ می‌شود. گفتم: تو می‌روی به لقای امام حسین (علیه السلام) می‌رسی. او هم به امام حسین (علیه السلام) متصل است، هم به مؤمن متصل است.

رفقای عزیز! یک کاری بکنید، هم به امام زمان (علیه السلام) اتصال بشوید. نمی‌گویم به من اتصال بشوید، حرف من را بشنوید. بعضی‌ها از راه دور می‌آیند و دست من را می‌بوسند. می‌گویم چه کارشان بکنم. می‌گویم: عزیز من! قربانت بروم! حرف من را بشنو. دست من که تو را شفا نمی‌دهد، حرف من تو را شفا می‌دهد. چون که حرف من، حرف ائمه است. حرف من، حرف زهرای عزیز (علیها السلام) است. حرف آقا امام زمان (علیه السلام) است، حرف من خواست زهرا (علیها السلام) است. حرف من را بشنوید.

حالا چه صدقاتی است که از شما قبول می‌شود. آن است که ائمه سه روز روزه گرفتند، به مسکین و یتیم و اسیر دادند. ائمه به این‌ها دادند، شما باید انفاقی که می‌کنی، محض این‌ها بکنی.

خوشا به حال کسی که دائم الانفاق باشد

یک روایت داریم که می‌گوید وقتی انفاق کردی دستت را ببوس؛ یعنی انگار که به خدا می‌دهی. یعنی امر خدا را اطاعت می‌کنی، می‌دهی، این انفاق، درست است. حالا اشخاصی در این دنیا هستند که انفاق، پیش اینها مطلق شده است. همانطور که ولایت مطلق است، انفاق هم مطلق است. هم‌ااش دائم در فکرت که انفاق کنند.

الحمدلله، شکر رب العالمین، هستند که همینطور دائم فکر این هستند که انفاق کنند. آن کس، انفاش مطلق شده است. رفقای عزیز! دلم می‌خواهد انفاق پیش شما هم مطلق شود. اما کسانی هستند که کتاب را می‌خوانند، سر بزن‌گاه که می‌خواهند این کار را بکنند، آن کار را نمی‌کنند. این شخص یا کفران کرده یا مسامحه می‌کند.

خوش به حال آن کسی که انفاق پیش او مطلق باشد. من نمی‌خواهم بگویم که من این کار را می‌کردم. از زمان جوانی‌ام، انفاق در من بود. من گاهی اوقات می‌رفتم درو. وقتی می‌رفتم درو، من چیزی نداشتم، پولی که پیدا نمی‌کردیم. (خدا رحمت کند کسانی که پدران‌شان را از دست داده‌اند، خدا آن‌ها که پدر دارند، به ایشان ببخشد. خدا سایه پدر و مادرها را از سر شما کم نکند. سایه شما هم به سر آن‌ها باشد.) این‌ها، بندگان خدا، یک دو خیار و یک ذره پنیر در سفره ما می‌گذاشتند، آن هم گاهی اوقات به کسی می‌دادیم. من می‌رفتم خوشه جمع می‌کردم به این‌ها می‌دادم. دیدم چیزی ندارم. شما الان از این کار سر در نمی‌آورید. زمان قدیم، تمام این قم زمین بود. از این پل می‌رفتی آن طرف زمین بود. این طرف حرم حضرت معصومه، باغ بود. آن وقت ما خوشه جمع می‌کردیم به این‌ها می‌دادیم. می‌دیدم که باید یک انفاقی داشته باشم. مثل دائم الذکر، این دائم الانفاق است.

## دائم الذکر، همواره به فکر ولایت است

دائم الذکر کیست؟ «انا ذکر الله» علی (علیه السلام)، ذکر الله است. دائم الذکر این است که دائم به فکر ولایت باشی، نه اینکه یک تسبیح دست بگیری، سبحان الله و الحمدلله بگویی، آنها را بگو. حضرت سلیمان وقتی که روی قالیچه‌اش می‌رفت. یک دهقانی گفت: خدایا! این بنده تو است و من هم بنده تو هستم. اینقدر باد زحمت بکشم. سلیمان پایین آمد و گفت: ای شخص! یک «سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر» از حشمت من بالاتر است. بین من چه می‌گویم؟ ذکر، امر خداست. ذکر، امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. ذکر، امر امام زمان (علیه السلام) است. آیا تو اینطور ذکر می‌گویی؟ می‌گویی من قرآن را ختم کردم. آیا قرآن را هم فهمیدی؟ قرآن می‌گوید انفاق کن.

## صدقه، کافر را مسلمان می‌کند و مسلمان را کافر

این صدقات و انفاق کافر را مسلمان می‌کند و مسلمان را کافر. مگر ثعلبه این همه نداشت، چرا کافر شد؟ صدقه نداد، زکات نداد. وقتی آیه زکات نازل شد، گفت: مگر ما یهودی هستیم که جزیه بدهیم؟ وای! که ثعلبه کافر شد.

سه نفر آمدند و می‌خواستند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشند. این‌ها شب آمدند. باد به امر خدا این‌ها را در چاله انداخت که شب در مدینه نیایند. حالا صبح شد. از چاله بیرون آمدند. صبحانه می‌خوردند. نازل شد یا محمد! علی (علیه السلام) را روانه کن. خدا سلام می‌رساند و می‌گوید: این‌ها الان بیرون آمدند.

حضرت رفت، گفت صبح به خیر. گفت: تو کی هستی که به ما می‌گویی صبح به خیر؟ گفت: من داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. گفتند: ما آمده بودیم که اول او را بکشیم حالا اول، دامادش را می‌کشیم. نبرد کردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعسوب الدین، قدرت تمام خلقت، قدرت‌نمایی کرد، کت‌هایشان را بست، آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اولی فرمود: ایمان بیاور. گفت: محمد! من از تو و دینت بیزارم. حضرت، حکم قتلش را داد. اولی، دومی، تا سومی. گفت: یا محمد! دنیا برای من فایده ندارد. ما دو، سه نفر در تمام این دنیا، نامی بودیم. تو این‌ها را کُشتی. چرا من را نمی‌کشی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرئیل نازل شده و می‌گوید: تو سخی هستی. یک دفعه گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حقا که رسول خدایی. حقا که از این حرفها می‌دانی. پس آن مسلمان [ثعلبه]، کافر شد، این کافر مسلمان. آیا می‌فهمید صدقه یعنی چه؟ این حرفها فکر دارد.

## اگر حرف ولایت بایگانی نشود، مثل روح برای انسان کار می‌کند

اینکه می‌گویند نیم ساعت فکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است، این فکرها را می‌گویند. کجا همه‌اش توی فکر تجملات هستید. حالا الحمدلله، رفقای ما، اهل جلسه ما، دیگر اهل ویدئو و ماهواره نیستند. اما صحبت من را کسی می‌شنود. خدا می‌داند، دیشب چقدر به حضرت زهرا (علیها السلام)، به امام زمان (علیه السلام)، التماس کردم که حرفی بزنم، به درد مردم بخورد. من نمی‌گویم به درد من بخورد. من چه کسی هستم؟ من کاری ندارم، می‌گویم مردم هدایت شوند. این صحبت را بشنوید و فکر کنید. کجا هدایت می‌شوید؟ کسی که این حرفها را قبول کند و عمل کند. نه اینکه گوش کند و بایگانی کند. بعضی‌ها بایگانی می‌کنند. بایگانی، مثل این است که پرونده آنجا بایگانی شود، به درد نمی‌خورد.

بعضی‌ها هستند که این حرفها را بایگانی می‌کنند. عزیز من! تو را به زهرا قسم! بایگانی نکن. تو اگر بایگانی نکنی، این حرفها مثل روح برای تو کار می‌کند. از کجا می‌گویی برای من کار می‌کند؟ من با روایت و حدیث دارم برای شما حرف می‌زنم. مگر نمی‌گویند اگر شما بگیری بخوابی و در فکر برآوردن حاجت برادر مؤمن باشی، ملائکه تا صبح پای این ثواب می‌نویسند. چطور برای تو کار نمی‌کند؟ حالا می‌گویم عزیز من! شما که راه می‌روی اگر به فکر مردم باشی، ملائکه دارند برای تو ثواب می‌نویسند. اما همین ملائکه که برای تو ثواب می‌نویسند، همین ملائکه اگر یک دروغ بگویی، به تو لعنت می‌کنند. پس ملائکه، همه‌شان افراد خدا هستند. این‌ها همه در نزد خدا هستند. این ملائکه هر کدامشان در یک کاری مستقرند. این ملائکه مستقر است، این را بنویسند. ملائکه تمام مستقرند.

چطور مستقرند؟ تو اگر زوار واقعی امام رضا باشی، می‌گویند: ای ملائکه! برو دنبال این. می‌گویند او را رساندم. می‌گویند: با او باش. می‌گویند: مُرد. می‌گویند: برو در قبرش، جواب سؤال هم کمکش کن. پس یک کسی را برای شما می‌گذارد که همیشه حافظت باشد. خدا می‌داند، به دینم قسم! گفتم: خدا! امام رضا برای زوارش ملائکه می‌گذارد، حسین جان! این زوار را که می‌خواهند ببینند تو برایشان ملائکه بگذار. خودشان را و زانشان را و بچه‌شان را حفظ کن. من اینجوری نصف شب پا می‌شوم و دعا می‌کنم. مگر دعا می‌کنم که خدایا! این‌ها را نمی‌دانم فلان چیز بهشان بده؟ نه، من در دعا می‌خواهم که ملائکه حافظ برای شما بگذارد. چرا شما توجه به این حرفها ندارید؟ چه کسی می‌تواند این حرفها را بزند؟ مگر به غیر القاء کس دیگری می‌تواند این حرفها را بزند.

الان شما وقتی این‌ها می‌روند چه دعایی برایشان کردید، تا حتی به پدرتان، پسرتان، بچه‌تان. پس این‌ها دعای عقلی است. از عقل صادر می‌شود. از فهم صادر نمی‌شود. حالا نگویند یعنی شما بی‌فهمید. می‌خواهم بگویم من اینجوری هستم که همیشه درخواست می‌کنم خدا ملائکه برای شما بگذارد.

## سخت‌و، باید مطلق باشد

پس بنا شد که انشاء الله همین‌جور که ولایت شما مطلق است، سخت‌و شما هم مطلق باشد. الان به من خبر دادند که بعضی رفقا همانجا هم دارند انفاق می‌کنند. من به شما رفقا، اهل جلسه، افتخار می‌کنم که هر کدامتان حرفهای من را به جایش عملی می‌کنید. من چندین سال پیش مکه رفتم. قدری مغز بادام و پسته و این‌ها به ما داده بودند. من می‌رفتم کنار شهر. این بنده‌ها و سودانی‌ها آنجا بودند. به این‌ها می‌دادم. حالا از رفقا از مکه به من زنگ زده، که من هم به آنها می‌دهم. ببین! این حرف یادش است. عزیز من! او الان در بدنش، اعمال انفاق‌کن است. در وجودش بوده که دارد این کار را می‌کند. دلم می‌خواهد همه شما اینجور باشید. قربانتان بروم که هر کجا هستید انفاق می‌کنید.

من رفتم مکه، یک جایی بود مثل بارانداز، یک شب آنجا ما را خواباندند. آن وقت موز و پرتغال که داشتند همه را آنجا ریختند. یکی دو نفر بودند که اینجا را تمیز می‌کردند. من دیدم این طفلکها نگاه می‌کنند. به مدیر کاروان گفتم یکی، یک موز به این‌ها بدهید. گفت: نه، لازم نکرده است، این‌ها عادت می‌کنند. فریاد کشیدم. (نگفتم حالارئیس کاروان با من خوب نیست، نباشد. تو کازت را بکن. داد کشیدم.) گفتم: هر موزی، هزار تومان می‌دهم. این‌ها دویدند و محض این (اگر محض خدا بود که اول می‌دادند) یکی یک موز به این‌ها دادند. این، سخت‌و است. سخت‌و مطلق، دائم از آن جاری

می‌شود.

ما بعضی‌هایمان سخاوت مطلق نداریم. سخاوت داریم، نه مطلق. من دلم می‌خواهد سخاوت مطلق داشته باشید. دائم از شما جاری شود. خدا هم دائم برای شما جاری می‌کند. مگر جاری نمی‌کند که می‌گوید ملائکه برای تو اب می‌نویسد. تو اگر جاری کنی، خدا دارد به ماوراء تو هم جاری می‌کند نه اینکه فقط به اینجا جاری کند. چرا یک قدری هنوز بعضی‌ها سخاوتمندان فشرده است؟ سخاوت دارید؛ اما سخاوتمندان فشرده است.

## آدم، قانع و راضی نبود

یک صحبتی هم می‌خواهم راجع به قانع و راضی بودن بکنم. اینکه می‌گویند یک ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است، شما باید در فکر باشید. من قسم کبیره می‌خورم که اگر در فکر نباشید این حرفها را خیلی درک نمی‌کنید. یک حدی درک می‌کنید. من می‌خواهم این حرفها را درک کنید.

اینکه می‌گویم من کسی را مطلق نمی‌دانم، خوب کسی که ترک اولی دارد مطلق نیست. مطلق، فقط آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) با یازده فرزندش هستند. ببین! آدم ابوالبشر قانع و راضی نیست. همه دنیا را دارد، ولی قانع و راضی نیست. این قانع و راضی بودن عدالت می‌خواهد. حالا نگویید آدم، عدالت نداشت. آخر، از این حرفها در مغز شما می‌آید، شیطان می‌آورد. بله، عدالت دارد؛ اما قانع و راضی نیست. یک وقت شما عدالت دارید؛ اما عدالتتان را اجرا نمی‌کنید. عدالت آن است که اجرا کنید. حالا این دنیا دارد.

## قانع نبودن باعث انقطاع نسل

یک نفر بود. پدر این تولیت، حاج محمد باقر به او می‌گفتند. مثلاً طلبه هم بود. تمام این زراعتها مال آن بود. یک حسین کله پز بود. طرف محمدآباد، بایری بود که [حاج محمد باقر] به شوخی به حسین کله پز گفت: مشهدی حسین! برو این بایر را صاف کن، برای خودت. این بیچاره، پهلوان بود. این بنده خدا، دو تا عمله می‌گرفت. یک گواله را پشتش می‌گذاشت، این‌ها می‌ریختند. می‌گفت: بیندازید روی من، این بلند می‌شد می‌رفت توی چاله‌ها می‌ریخت. زمین را صاف کرد و کاشت. محمد باقر آمد محمدآباد، آنجا گل‌کاری داشتند، بعضی وقتها می‌رفتند. دید یک گندم آمده، زمین را از ایشان گرفت. این بنده خدا هم می‌آمد توی شهر و می‌گفت: تولیت! خدا مرگت ندهد. انشاء الله، نسلت ور بیفتد. ببین! این قانع و راضی نبود. نسل خودش را به باد داد.

این آقای تولیت، پولی به کسی داد که کربلا برود. گفت: برو به آقا ابوالفضل متوسل شو که ما بچه‌دار شویم. حضرت فرمود: که برو، این بچه‌اش به نفرین حسین کله‌پز گرفتار است. آقا ابوالفضل، زمینها را می‌داند، می‌گوید زمینهای حسین کله‌پز. آیا آقا ابوالفضل را شناختی یا نشناختی؟ آقا ابوالفضل، ارادة الله است؛ یعنی اراده دنیا را توجه دارد.

قانع و راضی نبودن، نسل آدم را ور می‌اندازد. جانم! تو بیا در مقابل خدا قانع و راضی بشو. نوحش هم قانع و راضی نبود. مگر موسی نبود؟ قانع و راضی نبود. حالا با خضر روبرو شد، سقوطش داد. این قانع و راضی بودن خیلی مهم است.

## اگر قانع و راضی نباشی، یعنی خدا را قبول نداری

حالا قانع و راضی نبودن چه عیبی دارد؟ عیبش را من به شما می‌گویم. شما خدا را قبول نداری. یک خدای اسمی قبول داری. یک خدای پدر و مادری. اما شما خدا را قبول نداری. اگر یکی شما را بانک ببرد و بگوید چقدر خرج شماست؟ بگویید مثلاً روزی ده تومان. بگوید: آقای رئیس بانک! تا زمانی که ایشان زنده است، این ده تومان را به ایشان بده. این صبح که می‌شود می‌رود، ده تومان را می‌گیرد و خرج می‌کند و دیگر قانع می‌شود. خدا دارد می‌گوید «والله خیر الرازقین» من رزق تو

را می‌دهم. چرا خدا را قبول نداری؟ چرا معامله ربوی می‌کنی؟ چرا نزول می‌خوری؟ چرا دروغ می‌گویی که جنست را بفروشی؟ می‌ترسم تند شود. تو به حرف خدا مشرکی. تو حرف خدا را قبول نداری. همانطور که او نسلش ورافتاد، تو عقیده پاکت ورمی‌افتد. تو حالات نیست چه کار می‌کنی.

## بیا بید حجتی جز دوازده امام، چهارده معصوم نداشته باشید و با این عقیده به آخر برسانید

کسانی بودند که قانع و راضی بودند. عبدالعظیم حسنی، قانع و راضی بود. خدمت امام هادی آمد، می‌گوید: عقاید ما را بگویم. (ببین! او حجت‌شناس است. به دین و آیینم! وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم اغلب مردم حجت‌شناس نیستند. حرف حجت را می‌زنند. اما آقا عبدالعظیم حسنی حجت‌شناس است.) گفت سببی از درخت بچینم بگویی نصفش حلال است و نصفش حرام، من زیر آسمان به غیر تو کسی را حجت نمی‌دانم. چرا کس دیگری را حجت می‌دانستند؟ در زمان آن دو نفر، آن‌ها را حجت دانستند و دنبالشان رفتند. دنبال اینها رفتند، خدا می‌گوید: این‌ها کافر و مشرکند. پس این‌ها حجت مصنوعی است. حجت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بترسید از آن روزی که همچنین زمانی بیاید و ما هم همین‌طور بشویم.

من الان که دارم صحبت می‌کنم، دارم به شما زمانها را می‌گویم. زمانهایی پیش می‌آید که ما هم همین‌جور می‌شویم. مگر آن‌ها نماز نمی‌خواندند، روزه نمی‌گرفتند؟ آن‌ها شاخص‌ترین همه مردم بودند. جنگهایی می‌رفتند که شش ماه طول می‌کشید. جنگهایی می‌رفتند که خرما در دهانشان می‌گذاشتند، این می‌مکید، آن می‌مکید، اما آمدند به علی (علیه السلام) پشت کردند. این‌ها آمدند و پشت به یعسوب‌الدین، امام‌المبین، حجت خدا، مقصد خدا کردند.

توجه کن! اگر صدقاتی دادی و یک ریشی گذاشتی و جلسه‌ای آمدی، مواظب باش تا آخر برسان. ببین این آقای شاه عبدالعظیم حسنی دارد چه می‌گوید. یا اویس دارد چه می‌گوید. اویس، قبول نکرد. گفت: خدا شما دو تا را لعنت کند، «سیمای رسول الله». سیمای رسول الله به این جوان جمع است. هنوز علی (علیه السلام) را ندیده است.

داد دارم می‌زنم. به دینم! به آیینم! جگرم خون است که یک عده‌ای که به اصطلاح می‌فهمند، نفهم هستند. اویس چه دارد؟ اویس، ولایت را ندیده است. دارد باطنش از ولایت تجلی می‌شود. تو ولایت را دیدی، چه چیزی از تو تجلی می‌شود؟ حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: اویس برادر من است. گفتند: یا رسول الله! ما شش ماه جنگ آمدیم، این همه تیر خوردیم، ناقص شدیم. اویس نیامده، شترچران است. اما می‌گویی اویس برادر من است. مثل همین که اگر بخواهی یک مؤمن را تأیید کنی می‌گویند: فلانی بی‌سواد است. اگر او را تأیید کنی، مذمت می‌کنند. آن زمان چه کسی را مذمت کردند؟ به دینم! این آدمها از نسل همانها هستند. چرا مذمت می‌کنید؟ مگر اویس چه کسی بود؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ایده را می‌بیند. می‌ترسم بگویم مؤمن واقعی هم ایده را می‌بیند. شما همه‌تان باید همین‌جور باشید. شما باید ایده‌بین باشید. اگر ایده‌بین باشی که دنبال خلق نمی‌روی. اگر ایده‌بین باشی که دنبال مردم نمی‌روی، اصلاً به آنها نگاه نمی‌کنی.

خدا به تو علی (علیه السلام) را داده، مافوق تمام خلقت، زهرای عزیز (علیها السلام) را داده، مافوق تمام خلقت، امام زمان (علیه السلام) داده که اگر نباشد همه عالم فروزان می‌شود. چقدر خدا خوب است؟ حالا می‌خواهد قوم لوط را زیر و رو کند. می‌گوید: ای لوط! از شهر برو، ولی زنت را بگذار باشد. چرا؟ او در خانه پیامبر است، اما با آن‌ها است. تو ببین ایده بعضی‌ها کجا است و کجا می‌روند.

## کسی که علی ندارد، ایمان ندارد

به پسرم گفتم به دینم! به آیینم! فقه و اصول، تو را نجات نمی‌دهد، ولایت تو را نجات می‌دهد. سی هزار حدیث را از عایشه نقل می‌کنند. سی هزار حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اما چه کار می‌کند؟ حالا که علی (علیه السلام) ندارد، هیچ چیز ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، عدالت ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، سخاوت ندارد. علی

(علیه السلام) ندارد، دین ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، ایمان ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، خدا ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد. علی (علیه السلام) ندارد، امر ندارد. به دینم! به ایمانم! علی (علیه السلام) ندارد، توحید ندارد. اگر داشت آیا جنازه امام حسن را تیر باران می‌کرد؟ بابا جان! حالا اگر امام، حجت خدا نیست، مؤمن که هست؟

علی (علیه السلام) ندارد، شقاوت دارد. علی (علیه السلام) ندارد، لجاجت دارد. علی (علیه السلام) ندارد، خباثت دارد. علی (علیه السلام) ندارد، شیطان دارد. علی (علیه السلام) ندارد، معاویه دارد. علی (علیه السلام) ندارد، بدعت‌گذار دارد. علی (علیه السلام) ندارد، دنیا داری. اگر علی (علیه السلام) داری، تمام خلقت را داری. زهرا (علیها السلام) را داری، تمام خلقت و مافوق خلقت را داری.

## ولایت، انسان را از گنجی درمی‌آورد

چرا برای اینها ارزش قائل نیستی؟ مثل یک آدم گنج سرتان را زیر می‌اندازید، شما گنجید. عزیز من! بیا از گنجی در آی. ولایت، تو را از گنجی درمی‌آورد. سخاوت، تو را از گنجی درمی‌آورد. عدالت، تو را از گنجی درمی‌آورد. مگر نگفتم: ولایت، عدالت سخاوت. تمام این‌ها تو را از گنجی در می‌آورد، نه که گنج بشوی، به دینم! به آیینم! تمام ملک و ملکوت را می‌بینی. آسمان را می‌بینی، عرش خدا را می‌بینی، فرش خدا را می‌بینی، امر خدا که علی بن ابی طالب (علیه السلام) است را می‌بینی، امر خدا که زهرا (علیها السلام) باشد را می‌بینی، امر خدا که وجود این دوازده امام باشد را می‌بینی.

تو چه می‌بینی؟ ویدئو می‌بینی، ماهواره می‌بینی، خاک بر سرت! خاک بر آن نفهمیات باشد. چه چیز دل تو را خوش می‌کند؟ مگر به تو نمی‌گوید یک «لا اله الا الله» بگویی رستگاری؛ قربان بعضی‌ها بروم که می‌گویند نوار «لا اله الا الله» را صد دفعه، دویست دفعه گوش دادم. آیا تو گوش دادی؟ تو گوش نداری که به نوار «لا اله الا الله» را گیر بدهی. تو گوشت، شبیه گوشهای بشر است. گوش بشر گوش به امر خدا می‌دهد، نه به غیر امر. اما آن هم می‌شود گوش، هم می‌شود هوش، هم می‌شود عقل. تو گوشت چیست؟ والله! روایت داریم می‌گوید اگر چهل روز به غیر امر گوش بدهی، در دلت را مهر می‌زند. دیگر این گوش، لیاقت حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد. از لیاقت افتاد. مواظب باشید گوشه‌ایتان جوری نباشد که خدای نخواستہ از لیاقت بیفتد.

## زائر واقعی محشور با گریه‌های امام زمان است، نه تماشاگر لهو و لعب

عزیزان من! قربانتان بروم! «الآخرة بقاء و الدنيا فناء» بیابید یک فکری برای آنجایتان بکنید. چقدر خدا شما را دعوت کرده؟ الان امام حسین (علیه السلام) می‌گوید: قلب من در دل دوستانم هست. نمی‌گویند در همه جاست. کجا زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌روی که امام حسین (علیه السلام) را نشناختی؟ خدا می‌داند، من به خدا می‌گویم: خدایا! از این بهتر نبود که من را در خانه نشاندی که آدم این مردم را نبیند، اعمال مردم را نبیند.

ما پا شدیم و کربلا رفتیم. بگویم کاش نرفته بودیم، چه بگویم؟ من خودم مانده‌ام که چه بگویم، بس که ناراحتم. این‌ها می‌آمدند زیارت امام حسین (علیه السلام) و می‌رفتند پای ماهواره جهانی. خب، بفرما. تو باید امام حسین (علیه السلام) را ببینی، مصیبت امام حسین (علیه السلام) را ببینی، مصیبت زهرا (علیها السلام) را ببینی، مصیبت علی اصغر را که تیر به او زدند را ببینی، دستهای آقا ابوالفضل را ببینی و گریه کنی، اما پای ماهواره می‌روی که اجنبی‌ها را ببینی. خب، اگر آدم نرود که این‌ها را نمی‌بیند. اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: تجسس است، حرام است، تجسس نکن، قربانت بروم! این، خودش تجسس است. حالا فردی گفت، فلانی! چهار صد نفرند. چهار صد اتاق دارند این‌ها ماهواره‌ها را می‌بینند، فقط اتاق تو نمی‌بیند.

نه اینکه آدم نخواهد ببیند، نمی‌تواند ببیند. وقتی که نخواهی ببینی، آن خواستن باطل می‌شود. آنها دارند با آن عشق می‌کنند، تو داری با چشم گریه، عشق می‌کنی. او چشمش، با خارجی هاست و با آن‌ها محشور می‌شود. در صورتی که زوار



امام حسین (علیه السلام) است، آنها را می‌خواهد. دارد آنجا را نگاه می‌کند، با آنها محشور می‌شود، به این حرفها که نیست. تو با چه کسی محشور می‌شوی؟ تو با گریه‌های امام زمان (علیه السلام)، محشور می‌شوی. که امام زمان (علیه السلام) می‌گوید: یا جدا! گریه می‌کنم. اگر اشک چشمم تمام شود، خون گریه می‌کنم. برای اسیری زینب. مگر زینب آنجا اسیر نیست؟

ای زوار امام حسین (علیه السلام)! بیا بفهم و برو. نه اینکه نفهمی بروی. نفهمی بروی، آنجا توهین هم می‌کنی. ایده خودت آنجا ظاهر می‌شود. این مثل همان می‌ماند که وقتی امام زمان (علیه السلام) تشریف می‌آورد، پیشانی شما را مهر می‌زند مؤمن، منافق. تو هم الان رفتی خدمت امام حسین (علیه السلام)، پیشانی‌ات را مهر زد: منافق. تو زوار چه کسی هستی؟ تو تماشاگری.

دوستی داشتیم. گفت من ده دفعه رفتم. رفته آنجا ماهواره‌ها را ببیند. آیا انفاق کرده؟ نه، اصلاً حالی‌اش نیست انفاق چیست؟ چه کار داری می‌کنی؟ عزیز من! قربانت بروم! بیا گوش بده، بیا بفهم، بیا از خدا فهم بخواه. چرا می‌گوید نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. تو اگر فکر داشته باشی، هفتاد سال عبادت را از دست نمی‌دهی. تو فکر نداری که هفتاد سال عبادت را از دست می‌دهی. عزیز من! قربانتان بروم! بیا ببیند این حرفها را یک قدری فکر بکنید. پس قانع و راضی باش.

## انسان قانع و راضی به بهشت هم توجه نمی‌کند

آدم اگر قانع و راضی باشد، دیگر احتیاج به جایی ندارد. باز، این حرف، خیلی بالا است. آن کسی که دیدن زهرای عزیز (علیها السلام)، دیدن امام زمان (علیه السلام) خودش را ببیند، اعتنا به بهشت نمی‌کند. اعتنا به جنات نمی‌کند. آنها مثل این است که خدا مهمان‌خانه‌ای درست کرده، قدری هم چیز تویش ریخته است و می‌گوید بیا بخور.

من یک شب خواب دیدم که یک چیزی شد که بیا ببیند بیرون شهر. ما رفتیم دیدیم تمام اهل قم بیرون ریختند. یک خانه‌ای است که ائمه طاهرین در این خانه هستند. یکی هم در خانه بود. هیچ‌کس را راه نمی‌داد. من همانطور که آنجا بودم، این آقا که در خانه بود، اشاره کرد، بیا جلو. من جلو رفتم. به ما گفت: بفرما، می‌خواهی بروی برو، ما هم منتها آرزویمان همان بود و رفتیم. من تارفتم گفتم این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: او پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. او حضرت زهرا (علیها السلام) است، او امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) است تارفت و دوازده امام را گفت.

یک دفعه دیدم یک ظرف طعام بالا آوردند. به تمام آیات قرآن! اعتنا به طعام بهشتی نکردم. بلند شدم، خودم را در دامن علی (علیه السلام) انداختم. دیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم دلش می‌خواهد من خودم را در دامن علی (علیه السلام) بیندازم. نگویید چرا خودت را به دامن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نینداختی. خواست رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) است. همانطور که در دامنش انداختم از خواب بیدار شدم.

پس آدم به بهشت هم اعتنا نمی‌کند. اما طوری باشی که گناه نکنی، طوری باشی که هل من ناصر بگویی. طوری باشی که انفاق داشته باشی. طوری باشی که به فکر فقرا باشی. طوری باشی که طرفدار بدعت‌گذار نباشی. طوری باشی که هوا و هوس نداشته باشی. طوری باشی که تسلیم باشی. «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما». من تسلیم پیامبرم که خودم را دامن علی (علیه السلام) یعسوب الدین امام المبین، حجت خدا می‌اندازم.

## فقه و اصول و عبادت‌های بی‌علی به درد نمی‌خورد

حالا عزیز من! قربانتان بروم! ما باید تسلیم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باشیم. دارم می‌گویم: فقه و اصول

به درد نمی خورد. عبادت های بی علی (علیه السلام) به درد نمی خورد. این ها مثل چکهایی است که امضاء ندارد. امضایش محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

امروز یک اهل علم اینجا آمد، گفتم: جامع المقدمات مال اهل تسنن است. پس آن ها ملاتر از شما هستند. پس جامع المقدمات شما را نجات نمی دهد. عزیز من! ولایت شما را نجات می دهد. گفتم: بیاید عوام پرست شوید، نه رئیس دانشگاه پرست. ایشان انصافاً بالاخره تسلیم شد.

عزیز من! بیا فکر کن. اگر شما در فکر بروید، به دینم! به فکر گناه نمی روید. اگر به فکر بروید، همین طور که در این فکرید، با این فکر محشور می شوید. حالا اگر با آن فکر محشور شدی، با ائمه محشوری. چرا به شما می گوید: برو کار بکن، جزء شهدایی؟ می گوید: به فکر خانوادهات باش. از شهداء بالاتر این است که به فکر ائمه باشی. این از شهداء بالاتر است. گفتند: شهدا از همه بالاترند. من این را توی خالش زدم. آیا فهمیدید؟

## دعا

خدایا! عاقبتان را به خیر کند.

خدایا! ما را با خودت آشنا کن.

خدایا! تو را به حق پنج تن، اگر صحبت من گوش می دهند، این ها به ایشان تزریق شود.

خدایا! قبولی به اینها بده.

خدایا! به حق امام زمان (علیه السلام) توفیق به اینها بده که این صحبتها را هم گوش بدهند، هم بنویسند، هم عمل کنند.

یا علی